



سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
مرکز بررسی‌های راهبردی روابط فرهنگی

۵۸

گزارش سیاستی

تحلیل بازنمایی تصویر ایران در اندیشه‌های آمریکایی در جنگ ۴۰ روزه

لیلا مروتی

رئیس گروه افکارسنجی و ویژند ملی مرکز بررسی‌های راهبردی روابط فرهنگی



نوع سند: گزارش سیاستی

نسخه: عمومی

شناسه سند: ۵۰۲۳۰-۵۱۳-۰۵۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۲/۳۰

گروه: افکارسنجی و ویژند ملی

برونده: مطالعات برند ملی



www.cscr.icro.ir





سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی مرکز بررسی‌های راهبردی روابط فرهنگی

تحلیل بازنمایی تصویر ایران در اندیشه‌های آمریکایی در
جنگ ۴۰ روزه

عنوان گزارش:

مرکز بررسی‌های راهبردی روابط فرهنگی سازمان فرهنگ و
ارتباطات اسلامی

صاحب امتیاز:

۵۰۲۳۰-۵۸-۰۴۱۳

شماره سند:

۱۴۰۵/۲/۳۰

تاریخ انتشار:

عمومی

سطح دسترسی:

افکارسنجی و ویژند ملی

عنوان گروه:

مطالعات برند ملی

عنوان پرونده:

لیلا مروتی

تهیه و تدوین کنندگان:

محمدصادق بیگلری، سعید نریمان

ناظران علمی:

برند ملی | اندیشه‌های آمریکا | جنگ چهل روزه

واژگان کلیدی:

تهران، بزرگراه شهید سلیمانی، روبروی مصلی تهران، مجتمع امام

دبیرخانه:

خیمینی (ره)، ساختمان ۱۴

۸۸۱۵۳۱۰۰

تلفن:

www.cscr.icro.ir

وبگاه مرکز:



فهرست مطالب

۵	 مقدمه
۸	 The Heritage Foundation (۱)
۱۰	 Atlantic Council (۲)
۱۴	 RAND (۳)
۱۶	 CSIS (۴)
۲۰	 Hudson institution (۵)
۲۲	 FDD (۶)
۲۴	 CNAS (۷)
۲۶	 International Crisis Group (۸)
۳۰	 Quincy Institute (۹)
۳۷	 جمع‌بندی نهایی
۳۹	 منابع

مقدمه

اندیشه‌ها در نظام سیاست‌گذاری ایالات متحده صرفاً مراکز تولید تحلیل دانشگاهی نیستند، بلکه یکی از مهم‌ترین کانون‌های شکل‌دهی به ادراک نخبگانی، تعریف تهدیدات، صورت‌بندی مسائل راهبردی و آماده‌سازی زمینه ذهنی برای تصمیم‌سازی سیاسی و امنیتی به‌شمار می‌روند. از این منظر، هرگاه موضوعی مانند ایران، برنامه هسته‌ای، نقش منطقه‌ای ایران، بازدارندگی در خاورمیانه یا درگیری مستقیم آمریکا و اسرائیل با ایران در کانون توجه این مراکز قرار می‌گیرد، حاصل کار، تنها مجموعه‌ای از گزارش‌ها و یادداشت‌های تحلیلی نیست، بلکه بخشی از فرآیند تولید معنا و ساخت روایت درباره ایران در فضای نخبگانی غرب است. بنابراین، رصد و تحلیل نظام‌مند تولیدات محتوایی اندیشه‌های آمریکایی درباره ایران، فراتر از یک فعالیت توصیفی، اقدامی برای فهم محیط ادراکی و سیاستی‌ای است که در آن تصویر ایران بازسازی و تثبیت می‌شود.

مسئله اصلی این یادداشت، بررسی چگونگی بازتابی ایران و به‌طور خاص جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران در تولیدات محتوایی اندیشه‌های مهم آمریکایی است. اهمیت این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که در شرایط جنگ، برجسته‌شدن مؤلفه‌های ادراکی در سیاست خارجی و افزایش نقش جنگ روایت‌ها، تصویر ایران دیگر صرفاً محصول بازتاب رسانه‌ای نیست، بلکه در محیط‌های تحلیلی و سیاستی نیز ساخته می‌شود. اندیشه‌ها در این میان نقشی واسط میان دانش، سیاست، رسانه و قدرت ایفا می‌کنند؛ بدین معنا که



هم از تحولات میدانی متأثر می‌شوند و هم در تفسیر، اولویت‌بندی و ترجمه این تحولات به زبان تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری مشارکت دارند. از این رو، مطالعه محتوای این مراکز، می‌تواند نشان دهد که ایران در ذهنیت راهبردی آمریکا در چه قالب‌های مفهومی فهم می‌شود و چه الگوهای معنایی در بازنمایی آن غلبه دارد.

این موضوع از منظر «تصویر ایران» و «برند ملی ایران» نیز اهمیت مضاعف دارد. تصویر ایران در عرصه بین‌المللی برآیند مجموعه‌ای از ادراکات، داوری‌ها و انتظاراتی است که نخبگان، رسانه‌ها، نهادهای تحلیلی و افکار عمومی جهانی درباره هویت، رفتار و جایگاه آینده ایران در نظام بین‌الملل شکل می‌دهند. در این چارچوب، بازنمایی ایران در اندیشکده‌ها می‌تواند بر تثبیت یا تضعیف برخی تصاویر خاص (مانند تصویر ایران به‌عنوان بازیگری تهدیدمحور، بحران‌زا، غیرقابل پیش‌بینی یا در مقابل، کنشگری بازدارنده، عقلانی و اثرگذار) تأثیر مستقیم بگذارد.

از آنجا که برند ملی ایران نیز در سطحی کلان بر پایه همین ادراکات انباشته شکل می‌گیرد، بررسی نحوه بازنمایی ایران در این مراکز، برای فهم فرصت‌ها و آسیب‌های برند ملی کشور ضروری است. به بیان دیگر، تحلیل این متون، فقط به فهم مواضع اندیشکده‌ها محدود نمی‌شود، بلکه به شناخت سازوکارهای شکل‌گیری تصویر خارجی ایران و پیامدهای آن برای جایگاه بین‌المللی کشور نیز یاری می‌رساند.

بر این اساس، این یادداشت بر این فرض استوار است که تولیدات اندیشکده‌ای دربارهٔ ایران صرفاً بازتاب‌دهندهٔ واقعیت‌های میدانی نیست، بلکه نوعی صورت‌بندی فعال از مسئلهٔ ایران است؛ صورت‌بندی‌ای که در آن، ایران ممکن است به‌مثابه تهدید امنیتی، بازیگر بی‌ثبات‌ساز، قدرت آستانه‌ای هسته‌ای، کنشگر منطقه‌ای دارای ظرفیت بازدارندگی، یا طرفی برای مدیریت بحران و مذاکره معرفی شود. بنابراین، آنچه در این متون اهمیت دارد، فقط محتوای آشکار آنها نیست، بلکه قالب‌های مفهومی، مفروضات تحلیلی و الگوهای بازنمایی‌ای است که از خلال آنها «تصویر ایران» در محیط‌های نخبگانی غرب ساخته می‌شود. این امر (به‌ویژه در موضوع جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران) اهمیت بیشتری می‌یابد؛ زیرا نحوهٔ تفسیر این جنگ در اندیشکده‌ها می‌تواند بر نوع نگاه به آیندهٔ ایران، نقش منطقه‌ای آن و نسبت آن با ثبات یا بی‌ثباتی منطقه اثر بگذارد.

بدین ترتیب، در این یادداشت، ۹ اندیشکدهٔ اثرگذار آمریکایی مورد بررسی قرار گرفته‌اند، منطق انتخاب این مجموعه، صرفاً بر شهرت نهادی آنها مبتنی نیست، بلکه بر چند معیار اصلی استوار است: نخست، میزان اثرگذاری آنها بر فضای سیاست‌پژوهی و تصمیم‌سازی در آمریکا؛ دوم، حضور فعال و مستمر در تولید محتوای مرتبط با ایران، خاورمیانه، امنیت منطقه‌ای و جنگ؛ سوم، تنوع رویکردهای تحلیلی و ایدئولوژیک؛ و چهارم، نمایندگی طیفی از گرایش‌ها در محیط فکری آمریکا، از اندیشکده‌های فشارمحور و سخت‌گیرانه تا نهادهای بحران‌پژوه و راهبردمحور. از این حیث، مجموعهٔ حاضر، می‌تواند



تصویری نسبتاً جامع از الگوهای غالب و رقیب در بازنمایی ایران در فضای اندیشکده‌ای آمریکا ارائه دهد و زمینه‌ای مناسب برای تحلیل نسبت این بازنمایی‌ها با تصویر و برند ملی ایران فراهم سازد.

The Heritage Foundation (۱)

بررسی تولیدات محتوایی بنیاد هریتیج نشان می‌دهد که این اندیشکده، ایران را عمدتاً در قالب یک مسئله امنیتی و راهبردی بازنمایی می‌کند. در این چارچوب، ایران بیشتر به‌عنوان منشأ تهدید، عامل بی‌ثباتی و موضوعی برای مهار و تضعیف تصویر می‌شود. در متون هریتیج، ایران نه‌کسری با مجموعه‌ای از ملاحظات امنیتی، منطقه‌ای و سیاسی، بلکه یک چالش مداوم برای نظم مطلوب آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه معرفی می‌شود. همین نکته نشان می‌دهد که بازنمایی ایران در این اندیشکده، از ابتدا در یک چارچوب جهت‌دار و سیاست‌ساز قرار دارد.

ویژگی نخست این بازنمایی، امنیتی‌سازی حداکثری ایران است. در مطالب مورد بررسی، ایران با مجموعه‌ای از واژگان و مفاهیم امنیتی مانند تهدید، رژیم، تروریسم، شبکه نیابتی، برنامه هسته‌ای، توان موشکی و بی‌ثبات‌سازی منطقه‌ای تعریف می‌شود. این زبان تحلیلی، ایران را نه‌در قالب یک کنشگر دارای منافع و محاسبات، بلکه در جایگاه بازیگری قرار می‌دهد که باید مهار شود. در این چارچوب، حتی تحولات داخلی ایران نیز نه‌به‌عنوان مسائل اجتماعی و سیاسی پیچیده، بلکه عمدتاً از منظر فرصت‌های فشار بر ساختار حاکمیتی دیده می‌شوند.

ویژگی دوم، مشروعیت‌بخشی به اقدام سخت علیه ایران است. در نوشته‌هایی که درباره جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران منتشر شده، عملیات نظامی؛ نه به‌عنوان یک بحران مخاطره‌آمیز، بلکه به‌عنوان اقدامی مؤثر یا در برخی موارد ضروری بازنمایی می‌شود. در این روایت، جنگ؛ نشانه شکست‌ناپذیری ایران نیست، بلکه نشانه تزلزل برخی تصورات پیشین درباره هزینه‌های اقدام علیه این کشور است. این متون می‌کوشند نشان دهند که فرضیات رایج در واشنگتن درباره هزینه‌های سنگین حمله به ایران نادرست بوده و اقدام نظامی، توانسته موازنه را به زیان ایران تغییر دهد. به این ترتیب، جنگ از سطح یک گزینه پرهزینه، به سطح یک ابزار مشروع سیاست‌گذاری ارتقا می‌یابد.

ویژگی سوم، برجسته‌سازی آسیب‌پذیری داخلی ایران است. در این متون، فشار اقتصادی، تورم، بحران بانکی، اختلال اینترنت، نارضایتی اجتماعی و امکان اعتراض داخلی به‌عنوان «جبهه دوم» جنگ علیه ایران مطرح می‌شود. بر اساس این روایت، مسئله فقط میدان نبرد نظامی نیست، بلکه فرسایش اقتصادی و اجتماعی نیز بخشی از راهبرد تضعیف ایران تلقی می‌شود. این نوع تحلیل، نشان می‌دهد که هریتیج جنگ را صرفاً در بُعد نظامی نمی‌بیند، بلکه آن را با فشار اقتصادی، اختلال اجتماعی و کاهش انسجام داخلی پیوند می‌زند. در واقع، بازنمایی ایران در اینجا بازنمایی کشوری است که نه فقط از بیرون، بلکه از درون نیز در حال فرسایش معرفی می‌شود.



ویژگی چهارم، تفکیک میان ملت ایران و نظام سیاسی ایران است. در این متون، از یک سو «نظام سیاسی ایران» به عنوان منبع سرکوب، بحران و تهدید منطقه‌ای تصویر می‌شود و از سوی دیگر، «مردم ایران» به عنوان جامعه‌ای شایسته رفاه، امنیت و آینده بهتر معرفی می‌شوند. این دوگانه، کارکرد سیاسی مهمی دارد؛ زیرا امکان می‌دهد فشار حداکثری و حتی اقدام نظامی از منظر اخلاقی توجیه شود. با این حال، در عمل، چنین تفکیکی همیشه مانع از تعمیم تصویر منفی حاکمیت به کل کشور نمی‌شود و در سطح بین‌المللی می‌تواند به تضعیف کلی تصویر ایران بینجامد.

برآیند این تولیدات، نشان می‌دهد که بنیاد هریتیج، ایران را در چهار قاب اصلی بازنمایی می‌کند: تهدید امنیتی پایدار، رژیم آسب‌پذیر از درون، کانون بی‌ثباتی منطقه‌ای و مسئله‌ای که باید با ابزار فشار حداکثری حل شود. این بازنمایی، عناصر عقلانیت، پیچیدگی و ظرفیت گفت‌وگویی ایران را به حاشیه می‌راند و در مقابل، تصویری بحران‌محور و تهدیدزا را برجسته می‌کند. از منظر تصویر بین‌المللی و برند ملی ایران، این الگوی بازنمایی، آثار منفی آشکاری دارد و به تثبیت ادراک نخبگانی از ایران به عنوان کشوری امنیتی، پرهزینه و بحران‌آفرین کمک می‌کند.

۲) Atlantic Council

بررسی مجموعه‌ای از یادداشت‌ها و تحلیل‌های شورای آتلانتیک نشان می‌دهد که این اندیشکده، برخلاف برخی نهادهای تندروتر آمریکایی، تصویری چندلایه‌تر و تا حدی پیچیده‌تر از ایران ارائه می‌دهد؛ با این حال،

برآیند نهایی این بازنمایی، همچنان ایران را در جایگاه یک گره بحران‌ساز در امنیت منطقه‌ای و اقتصاد ژئوپلیتیک بین‌المللی تثبیت می‌کند. در این چارچوب، ایران نه فقط یک بازیگر دولتی در خاورمیانه، بلکه متغیری اثرگذار بر امنیت انرژی، ثبات منطقه‌ای، وضعیت حقوق بشر، آینده نظم خلیج فارس و حتی رقابت‌های قدرت‌های بزرگ مانند روسیه و چین بازنمایی می‌شود.

نخستین مؤلفه مهم، تصویر ایران به‌عنوان کانون اختلال در نظم منطقه‌ای و بین‌المللی است. در یادداشت‌هایی مانند «How the broadening Middle East conflict could strengthen Russia's hand» و «Inside Tehran's toll booth»، ایران به‌عنوان بازیگری معرفی می‌شود که تحولات مربوط به آن می‌تواند مستقیماً بر بازار جهانی انرژی، امنیت تنگه هرمز، قیمت گاز در اروپا، موقعیت روسیه در بازار انرژی و حتی معماری پرداخت‌های فرامرزی اثر بگذارد. این نوع بازنمایی، ایران را از سطح یک مسئله دوجانبه میان تهران و واشنگتن فراتر می‌برد و آن را به یک مسئله ژئوپلیتیکی با پیامدهای جهانی ارتقا می‌دهد.

دومین محور مهم، بازنمایی ایران به‌عنوان بازیگری دارای ظرفیت تطبیق، بقا و دورزدن فشار است. برخلاف برخی اندیشه‌ها که ایران را صرفاً کشوری منزوی و فرسوده تصویر می‌کنند، شورای آتلانتیک در برخی متون خود به ظرفیت‌های انطباقی ایران نیز توجه دارد. مقاله «Inside Tehran's toll booth» نشان می‌دهد که ایران طی سال‌های تحریم، شبکه‌ای از سازوکارهای رسمی، نیمه‌رسمی و غیررسمی برای تداوم مبادلات مالی و



صادرات نفت ایجاد کرده است. این نوع تحلیل، اگرچه در ظاهر توصیفی است، اما در سطح ادراکی، ایران را به‌عنوان بازیگری مقاوم، منعطف و دارای ظرفیت دورزدن نظم تحریمی غرب بازنمایی می‌کند. با این حال، همین تصویر نیز در نهایت، در چارچوب اقتصاد غیرشفاف قرار می‌گیرد که برای برند ملی ایران پیامد منفی دارد.

سومین ویژگی مهم در محتوای شورای آتلانتیک، تفکیک میان جامعه ایران و حاکمیت ایران است. در یادداشت «Don't overlook how ordinary Iranians view the war»، تمرکز اصلی بر مردم ایران، رنج انسانی، قطع اینترنت، تلفات غیرنظامی، سرکوب داخلی و بیم از فروپاشی یا تشدید اقتدارگرایی است. در این چارچوب، ایران فقط یک واحد ژئوپلیتیکی یا امنیتی نیست، بلکه جامعه‌ای پیچیده، آسیب‌پذیر و درگیر با دولت خود نیز هست. این متن نشان می‌دهد که شورای آتلانتیک در کنار تحلیل‌های ژئواستراتژیک، از قاب اجتماعی و حقوق بشری نیز برای فهم ایران استفاده می‌کند. در این نوع بازنمایی، مردم ایران لزوماً با نظام سیاسی یکی در نظر گرفته نمی‌شوند و حتی گاه به‌عنوان قربانی هم‌زمان جنگ خارجی و اقتدار داخلی معرفی می‌شوند.

چهارمین محور، بازنمایی ایران به‌عنوان بازیگری عقلانی، اما غیرمتعارف در منطق راهبردی است. در مقاله «Attacking Iran's energy and water infrastructure is not a winning strategy»، ایران به‌عنوان کنشگری تصویر می‌شود که منطق رفتاری آن را نمی‌توان صرفاً با آموزه‌های

متعارف غربی فهم کرد. نویسنده با تأکید بر «منطق تقارن» در واکنش‌های ایران، تلاش می‌کند نشان دهد که رفتار تهران اگرچه از منظر غرب نامتعارف به نظر می‌رسد، اما درون دستگاه راهبردی خود، دارای الگوی قابل فهم است. این بازنمایی، اهمیت زیادی دارد؛ زیرا برخلاف نگاه‌های ساده‌ساز که ایران را صرفاً ایدئولوژیک یا غیرعقلانی می‌دانند، اینجا ایران به‌عنوان بازیگری با منطق خاص بقاء، تقارن و بازدارندگی فهم می‌شود.

پنجمین نکته، مرکزی بودن مسئله ایران در پیوند میان امنیت منطقه‌ای و رقابت قدرت‌های بزرگ است. در تحلیل‌های شورای آتلانتیک، بحران ایران صرفاً یک پرونده خاورمیانه‌ای نیست، بلکه می‌تواند به تقویت موقعیت روسیه، افزایش نقش چین در تسویه‌های غیردلاری، فشار بر اتحادیه اروپا و تضعیف انسجام غرب منجر شود. این صورت‌بندی، ایران را به متغیری درون بازی بزرگ‌تر ژئوپلیتیک تبدیل می‌کند. در چنین چارچوبی، ایران هم تهدیدی منطقه‌ای است و هم بستری برای بازآرایی مناسبات قدرت در سطح جهانی. برآیند این بازنمایی، برای تصویر ایران در فضای نخبگانی غرب دوگانه، اما در مجموع منفی است. از یک سو، شورای آتلانتیک نسبت به برخی اندیشه‌های محافظه‌کار، تصویری پیچیده‌تر و کمتر تقلیل‌گرایانه از ایران ارائه می‌کند؛ به‌ویژه از طریق توجه به جامعه ایران، منطق رفتاری خاص تهران و پیامدهای انسانی جنگ. از سوی دیگر، در سطح نهایی، ایران همچنان عمدتاً در قالب بحران، تهدید، اختلال، فشار و بی‌ثباتی فهم می‌شود. بنابراین، پیچیده‌تر شدن تصویر، لزوماً به‌معنای مثبت‌تر شدن آن نیست.



٢) RAND

مرور یادداشت‌ها و تحلیل‌های اخیر اندیشکده RAND درباره جنگ ایران و تحولات مرتبط با آن نشان می‌دهد که این اندیشکده ایران را در قالب یک بازیگر راهبردی آسیب‌دیده اما همچنان خطرناک، تضعیف‌شونده اما پابرجا، و بحران‌ساز اما قابل محاسبه بازنمایی می‌کند. برخلاف برخی اندیشکده‌های ایدئولوژیک‌تر که ایران را صرفاً در سطح یک «دشمن شرور» یا «تهدید مطلق» تصویر می‌کنند، RAND تلاش می‌کند تصویری نسبتاً تحلیلی، نظام‌مند و مبتنی بر منطق قدرت از ایران ارائه دهد. با این حال، حاصل نهایی این چارچوب نیز به تثبیت تصویری از ایران می‌انجامد که در آن کشور عمدتاً از منظر جنگ، بی‌ثباتی، تهدید منطقه‌ای و بحران امنیتی فهم می‌شود.

نخستین محور برجسته، ایران به‌مثابه نظام سیاسی در حال تداوم زیر فشار شدید است. در متن «War in Iran»، انتخاب آیت الله مجتبی خامنه‌ای به‌عنوان رهبر جدید، نه نشانه فروپاشی، بلکه نشانه‌ای از تداوم ساختار و ظرفیت بقا درون جمهوری اسلامی تفسیر می‌شود. در این تحلیل، ایران کشوری تصویر می‌شود که حتی پس از حذف رهبر عالی و شماری از مقام‌های ارشد، همچنان توان بازتولید قدرت سیاسی و بازسازی مرکز تصمیم‌گیری خود را دارد. این بازنمایی برای فضای نخبگانی آمریکا اهمیت زیادی دارد؛ زیرا ایران را نه یک دولت فروپاشیده یا فاقد انسجام، بلکه نظامی با ظرفیت دوام نهادی، کنترل امنیتی و انسجام حداقلی در شرایط جنگی نشان می‌دهد.

دومین محور، بازنمایی ایران به عنوان بازیگری دارای منطق راهبردی، اما گرفتار خطای محاسبه در کنترل تنش است. در یادداشت «Iran's Escalation Strategy Won't Work»، نویسنده استدلال می‌کند که ایران طی دهه‌ها بر این فرض عمل کرده که می‌تواند سطح تنش را مدیریت کند و با استفاده از الگوهای محدود و حساب‌شده خشونت، از واکنش تعیین‌کننده آمریکا و متحدانش جلوگیری کند. در این چارچوب، ایران نه یک بازیگر غیرعقلانی، بلکه کنشگری است که محاسبه می‌کند، ریسک می‌پذیرد و راهبرد دارد؛ اما این بار راهبرد «تشدید برای کاهش تنش» را نادرست برآورد کرده است.

سومین مؤلفه اصلی، تصویر ایران به عنوان تهدیدی منطقه‌ای با شبکه نفوذ فرامرزی است. در متون RAND، بارها به شبکه نیابتی ایران، توان موشکی، ظرفیت دریایی، نفوذ در عراق، لبنان، یمن و سوریه، و تهدید آن برای امنیت اسرائیل، کشورهای خلیج فارس و تجارت جهانی اشاره می‌شود. ایران در این چارچوب، صرفاً یک دولت ملی با دغدغه‌های مرزی نیست، بلکه یک بازیگر منطقه‌ای مداخله‌گر است که از طریق موشک، پهپاد، گروه‌های نیابتی و فشار بر خطوط انرژی، نظم منطقه را متأثر می‌سازد.

چهارمین محور مهم، بازنمایی ایران به مثابه بازیگری است که تضعیف آن ممکن است، اما حذف آن ساده نیست. در متن «Trump's Iran War Is a Dilemma, Not a Debacle»، نویسنده تأکید می‌کند که جنگ علیه ایران بن‌بست کامل یا فاجعه نیست؛ زیرا آمریکا و اسرائیل موفق شده‌اند



بخش‌هایی از توان موشکی، دریایی و صنعتی ایران را نابود کنند، اما در عین حال، مسئله پایان جنگ و تبدیل دستاورد نظامی به نتیجه سیاسی، همچنان حل‌نشده باقی مانده است. در این چارچوب، ایران کشوری است که می‌توان به آن ضربه زد و توانمندی‌هایش را کاهش داد، اما نمی‌توان به‌سادگی آن را از صحنه حذف کرد.

پنجمین مؤلفه قابل توجه، تفکیک نسبی میان جامعه ایران و نظام سیاسی ایران است. در تحلیل RAND (به‌ویژه در قالب پرسش‌وپاسخ‌ها)، این نکته دیده می‌شود که بخش بزرگی از مردم ایران حامی نظام نیستند و حتی پیش از جنگ نیز اعتراضات گسترده‌ای وجود داشته است. با این حال، این تفکیک در RAND کمتر جنبه انسانی و حقوق بشری دارد و بیشتر در خدمت تحلیل امکان یا عدم امکان تغییر رژیم و دوام حکومت قرار می‌گیرد.

CSIS (۴)

مرور مجموعه مطالب CSIS نشان می‌دهد که این اندیشکده، ایران را عمدتاً در قالب یک مسئله امنیتی پیچیده، چندلایه و مزمن صورت‌بندی می‌کند؛ مسئله‌ای که صرفاً به میدان جنگ مستقیم محدود نیست، بلکه درهم‌تنیدگی آن با تروریسم، تهدیدات هیبریدی، برنامه هسته‌ای، شبکه‌های نیابتی، امنیت انرژی، امنیت دریانوردی، ثبات منطقه‌ای و انسجام ائتلاف‌های آمریکا، ایران را به یکی از مهم‌ترین کانون‌های تولید بی‌ثباتی در محیط بین‌المللی بدل می‌سازد.

آنچه در محتوای CSIS برجسته است، این است که ایران در درجه نخست، نه به عنوان یک دولت معمولی با منافع امنیتی قابل فهم، بلکه به عنوان کنشگری که در سطوح مختلف از جنگ متعارف تا جنگ نامتقارن و تروریسم بین‌المللی عمل می‌کند، بازنمایی می‌شود. حتی در مواردی که نویسندگان این اندیشکده به عقلانیت راهبردی ایران اذعان می‌کنند، این عقلانیت نه در قالب مسئولیت‌پذیری و رفتار قابل ادغام در نظم منطقه‌ای، بلکه در قالب توان ایران برای بقا، تحمیل هزینه، جابه‌جایی میدان منازعه و بهره‌گیری از ابزارهای غیرمستقیم فهم می‌شود.

در یادداشت‌های مرتبط با ایران، این منطق به روشنی دیده می‌شود. مسئله از نظر نویسندگان این نیست که آیا ایران از منطق تروریسم عبور کرده یا نه؛ بلکه فرض اولیه آن است که تهدید همچنان بخشی از جعبه‌ابزار ایران است و باید توضیح داده شود که چرا در این مقطع خاص فعال نشده است. این نوع چارچوب‌بندی، حتی عدم وقوع حمله را نیز به نفع بهبود تصویر ایران تعبیر نمی‌کند. برعکس، متن‌ها تلاش می‌کنند نشان دهند که این عدم وقوع، می‌تواند ناشی از نفوذ اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل، اختلال در فرماندهی و کنترل، یا تعویق انتقام باشد. بنابراین، بازنمایی حاصل آن است که ایران تهدید خود را کنار نگذاشته، بلکه آن را موقتاً معلق کرده است.

در متن‌های مربوط به آتش‌بس شکننده نیز همین الگو استمرار می‌یابد. آتش‌بس در این روایت، نه نشانه‌ای از امکان حل و فصل بحران، بلکه صرفاً وقفه‌ای شکننده در یک منازعه ساختاری و مزمن است. نویسندگان به صراحت



بر این نکته تأکید می‌کنند که موضوعات اصلی اختلاف، از برنامه هسته‌ای و موشکی گرفته تا حمایت از گروه‌های نیابتی و منطق انتقام، همچنان پابرجاست و بنابراین، پایان درگیری فعال، به معنای پایان بحران نیست.

نکته مهم دیگر در محتوای CSIS، پیوند زدن ایران با الگوی «جنگ پس از جنگ» است. حتی اگر درگیری گسترده فروکش کند، منازعه ایران با اسرائیل و آمریکا در سطح پایین‌تری از خشونت ادامه خواهد یافت؛ از حملات سایبری و عملیات نیابتی تا ضربات محدود، خرابکاری و رویارویی‌های دوره‌ای. این نگاه، ایران را به عنوان بازیگری تصویر می‌کند که نه فقط در جنگ، بلکه در صلح ناپایدار نیز منشأ استمرار تهدید است.

در کنار این، CSIS به طور برجسته ایران را در قالب تهدیدات هیبریدی نیز بازنمایی می‌کند. در برخی متون، تأکید می‌شود که حملات نظامی آمریکا و اسرائیل ممکن است ایران را بیش از پیش، به سمت استفاده از ابزارهایی چون ترور، خرابکاری، عملیات روانی، جنگ سایبری، فشار اقتصادی و بهره‌گیری از بازیگران نیابتی سوق دهد. در این چارچوب، ایران بازیگری معرفی می‌شود که توانایی انتقال میدان تهدید از فضای نظامی به فضای مدنی، زیرساختی، اقتصادی و دیجیتال را دارد.

از سوی دیگر، تحلیل CSIS از این جنگ صرفاً ایران محور؛ به معنای محدود کلمه نیست، بلکه ایران را به عنوان متغیری تعیین‌کننده در معادلات گسترده‌تر نظام بین‌الملل بازنمایی می‌کند. در این متون، بارها تأکید می‌شود که جنگ با ایران نه فقط برای خاورمیانه، بلکه برای جایگاه آمریکا نزد متحدان

اروپایی و آسیایی، برای بازار جهانی انرژی، برای جنگ اوکراین، برای میزان تمرکز آمریکا بر چین و روسیه، و برای انسجام ائتلاف‌های غربی پیامد دارد. با این حال، نکته قابل توجه آن است که CSIS در برخی مواضع، برخلاف اندیشکده‌های کاملاً ایدئولوژیک‌تر، صرفاً به روایت پیروزی ساده آمریکا و اسرائیل بسنده نمی‌کند. در برخی تحلیل‌ها تصریح می‌شود که اگرچه ایران از نظر نظامی آسیب دیده، اما در عین حال توانسته است هزینه‌های قابل توجهی بر آمریکا و متحدانش تحمیل کند؛ از افزایش بهای انرژی و فشار بر اقتصاد جهانی، تا تضعیف ذخایر تسلیحاتی آمریکا و آسیب به روابط واشنگتن با متحدان. این امر نشان می‌دهد که ایران در CSIS صرفاً بازیگری ضعیف و منفعل دیده نمی‌شود، بلکه به عنوان کنشگری که حتی در وضعیت ضعف نظامی نیز قادر است با استفاده از موقعیت ژئوپلیتیکی و ابزارهای غیرمتقارن، تعادل راهبردی را برهم بزند، بازنمایی می‌شود.

برآیند کلی محتوای CSIS این است که ایران به عنوان تهدیدی ماندگار، چندسطحی و تطبیق‌پذیر بازنمایی می‌شود؛ تهدیدی که از تروریسم و نیابتی‌ها تا سایبر، انرژی، دریانوردی و ائتلاف‌های بین‌المللی امتداد دارد. این تصویر برای برند ملی ایران بسیار پرهزینه است؛ زیرا ایران را از یک کشور دارای عمق تمدنی، سرمایه انسانی و ظرفیت عقلانی برای گفت‌وگو، به یک مسئله امنیتی دائمی فرو می‌کاهد.



۵) Hudson institution

مجموعه مطالب مؤسسه هادسون، تصویری نسبتاً منسجم، تهاجمی و به‌وضوح ایدئولوژیک از جنگ ایران و آمریکا/اسرائیل و جایگاه ایران در نظم منطقه‌ای و جهانی ارائه می‌دهد. در این چارچوب، ایران نه به‌عنوان یک بازیگر عادی دولتی، بلکه به‌مثابه یک تهدید ساختاری برای نظم منطقه‌ای، امنیت انرژی، بازدارندگی آمریکا و حتی رقابت کلان با چین صورت‌بندی می‌شود. در این محتواها، بازنمایی ایران صرفاً توصیف وضعیت نیست، بلکه تولید یک چارچوب سیاستی است که از دل آن، مشروعیت اقدام نظامی، فشار حداکثری، محاصره دریایی و تداوم ائتلاف سخت‌افزاری آمریکا-اسرائیل استخراج می‌شود.

از حیث هسته اصلی روایت، تقریباً همه یادداشت‌ها بر چند گزاره تکرارشونده استوارند: نخست آنکه ایران در آستانه مصونیت راهبردی قرار گرفته بود؛ دوم آنکه جنگ نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت تحمیلی معرفی می‌شود؛ سوم آنکه دیپلماسی با ایران (به‌ویژه در قالب برجام یا مذاکرات جدید)، ناکارآمد و عامل خرید زمان برای ایران دانسته می‌شود؛ چهارم آنکه عملیات نظامی آمریکا و اسرائیل موفق و از منظر راهبردی، موجه ارزیابی می‌شود؛ و پنجم آنکه تداوم فشار بر ایران، باید با بازآرایی منطقه‌ای و تقویت معماری امنیتی جدید همراه شود.

در سطح بازنمایی، ایران در این مطالب با چند چهره هم‌زمان ترسیم می‌شود: ایران هسته‌ای در آستانه، ایران موشکی - پهبادی برخوردار از قابلیت

اشباع دفاعی، ایران بی‌ثبات‌ساز منطقه‌ای از طریق شبکه نیابتی، ایران تهدیدکننده گذرگاه‌های انرژی، و ایران آسیب‌دیده، اما همچنان خطرناک. این ترکیب دو کارکرد دارد: از یک‌سو تهدید ایران را فوری، پیچیده و چندلایه نشان می‌دهد و از سوی دیگر، هرگونه استدلال به نفع مهار دیپلماتیک یا صبر راهبردی را تضعیف می‌کند.

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های این مجموعه، پیوند دادن مسئله ایران با رقابت قدرت‌های بزرگ است. در اینجا ایران فقط مسئله خاورمیانه نیست، بلکه به چین، روسیه، امنیت انرژی، هرمز و باب‌المندب و حتی سناریوهای گسترده‌تر رقابت جهانی متصل می‌شود. این پیوندگذاری باعث می‌شود مقابله با ایران از سطح یک پرونده منطقه‌ای، به سطح بخشی از راهبرد کلان آمریکا در برابر محور ضدآمریکایی ارتقا یابد.

از منظر تصویر ایران، این مطالب به‌شدت امنیتی، بحران‌محور و تهدیدمحورند. در آنها تقریباً هیچ نشانی از ایران به‌عنوان یک بازیگر عقلانی قابل ادغام در ترتیبات منطقه‌ای، یا کشوری با پیچیدگی‌های اجتماعی، ظرفیت‌های تمدنی و منافع مشروع دیده نمی‌شود. حتی هر جا از ضعف داخلی، شکاف رهبری یا بحران اقتصادی ایران سخن گفته می‌شود، این موضوع، نه برای فهم پیچیدگی ایران، بلکه برای برجسته‌سازی امکان فشار بیشتر و تسریع فرسایش یا وادارسازی به تسلیم طرح می‌شود.



۶ FDD

در مجموعه مطالب منتشر شده در FDD، ایران به‌طور منسجم در قالب یک «مسئله امنیتی چندبعدی» بازنمایی می‌شود؛ کنشگری که نه‌فقط از مسیر هسته‌ای، بلکه از طریق شبکه‌های نیابتی، خرابکاری، عملیات اطلاعاتی، اختلال در بازار انرژی، تهدید کشتیرانی و بی‌ثبات‌سازی همسایگان، به‌مثابه منشأ مستمر تهدید برای نظم منطقه‌ای و منافع آمریکا و اسرائیل تصویر می‌شود. در این بازنمایی، ایران صرفاً یک دولت رقیب نیست، بلکه یک رژیم ایدئولوژیک و تهاجمی معرفی می‌شود که باید همزمان تحت فشار نظامی، اقتصادی، اطلاعاتی و دیپلماتیک قرار گیرد.

در یادداشت «Tehran's Looking for a Few Good Spies in Israel»، ایران به‌عنوان بازیگری هوشمندتر و پیچیده‌تر در حوزه نفوذ اطلاعاتی بازنمایی می‌شود. متن، تأکید می‌کند که سپاه از فاز جذب نیروهای کم‌اهمیت و عملیات‌های پراکنده، عبور کرده و به سمت شناسایی هدفمند نیروهای نظامی و کارمندان دولتی اسرائیل حرکت کرده است. در اینجا تصویر ایران، تصویر یک بازیگر صرفاً ایدئولوژیک یا آشوب‌طلب نیست، بلکه بازیگری است که در حال ارتقای ظرفیت عملیاتی، پنهان‌کاری سایبری و کارآمدی اطلاعاتی خود است.

در یادداشت مربوط به لبنان و اسرائیل، ایران اساساً از خلال نیروی نیابتی‌اش (یعنی حزب‌الله)، دیده می‌شود. در این متن، صلح احتمالی لبنان و اسرائیل، نه محصول روندهای سیاسی مستقل، بلکه نتیجه مستقیم تضعیف

محور ایران توصیف می‌شود. حزب‌الله «خطرناک‌ترین» نیروی نیابتی ایران خوانده می‌شود و لبنان کشوری تصویر می‌گردد که برای بازیابی حاکمیت خود باید از سلطه این ابزار ایرانی رها شود.

در یادداشت «new world»، ایران در مقام اخلاص‌گر ساختاری اقتصاد انرژی جهانی تصویر می‌شود. تمرکز متن بر این است که جنگ با ایران، حتی اگر پایان یابد، نظم بازار نفت و مسیرهای انتقال انرژی را به‌طور پایدار تغییر خواهد داد. در اینجا ایران نه‌فقط تهدیدی امنیتی، بلکه یک عامل بی‌ثبات‌کننده ژئواکونومیک است.

یادداشت «In the Iran War, the US Needs Strategic Patience» صریح‌تر از بقیه، ایران را به‌مثابه دشمنی می‌بیند که باید در جنگ، فرسوده و وادار به تسلیم سیاسی شود. متن با پذیرش هزینه‌هایی چون افزایش قیمت انرژی، استدلال می‌کند که آمریکا نباید به‌خاطر فشار افکار عمومی از فشار حداکثری عقب‌نشینی کند. ایران در اینجا رژیم معرفی می‌شود که دهه‌ها شهروندان آمریکایی را کشته، منطقه را بی‌ثبات کرده و در پی باج‌گیری هسته‌ای بوده است.

در جمع‌بندی، بازنمایی ایران در FDD به‌شدت امنیتی، تهدیدمحور و مبتنی بر منطق مهار و فرسایش است. ایران در این متون؛ نه یک بازیگر منطقه‌ای با مجموعه‌ای از منافع و محاسبات امنیتی، بلکه رژیمی توسعه‌طلب، خرابکار، بهره‌بردار از نیابت، متکی به سرکوب و مستعد اخلاص جهانی معرفی



می‌شود. نتیجه این بازنمایی، تقویت یک برند امنیتی - بحران محور از ایران در فضای نخبگانی آمریکا است.

۷) CNAS

در مطالبی که از CNAS و پیرامون کارشناسان وابسته یا نزدیک به آن درباره جنگ ایران منتشر شده، بازنمایی ایران نسبت به FDD تفاوت مهمی دارد. اگر در FDD ایران عمدتاً به صورت «دشمن ایدئولوژیک و تهدید ذاتی» تصویر می‌شد، در اینجا ایران بیشتر در قالب یک «گره راهبردی بحران‌زا» بازنمایی می‌شود؛ یعنی بازیگری که جنگ با آن نه فقط به خاطر رفتارهای خودش، بلکه به دلیل پیامدهای سنگین آن برای قدرت آمریکا، انسجام ائتلاف‌ها، ثبات منطقه‌ای و اعتبار راهبردی واشنگتن باید با دقت و محاسبه مدیریت شود.

در مطالب این اندیشکده، ایران بیش از آنکه موضوع مستقل تحلیل باشد، به عنوان میدان آزمون قدرت آمریکا ظاهر می‌شود. در چنین متونی، ایران به یک «آزمون راهبردی» تبدیل می‌شود که از خلال آن پرسش‌هایی درباره استحکام اراده آمریکا، توان ترمیم نظم منطقه‌ای، قابلیت خروج از جنگ و ظرفیت مدیریت متحدان مطرح می‌شود. در این چارچوب، ایران به مثابه یک عامل بحران‌ساز در سطح شبکه‌ای دیده می‌شود؛ عاملی که اثراتش از خاورمیانه فراتر می‌رود و مستقیماً بر انسجام غرب، بازارهای جهانی و محیط راهبردی اروپا تأثیر می‌گذارد. در نتیجه، صورت‌بندی ایران در این چارچوب،

مشروعیت‌بخش به چندجانبه‌گرایی امنیتی، مشورت با متحدان و پرهیز از تصمیمات یک‌جانبه و شتاب‌زده آمریکاست.

از منظر جهت‌گیری سیاستی، CNAS بیشتر به سمت «مدیریت هوشمند بحران» گرایش دارد تا «فشار حداکثری ایدئولوژیک». دلالت ضمنی متون آن این است که آمریکا باید در قبال ایران هدف روشن، راهبرد منسجم، هماهنگی با متحدان، محاسبه‌پذیری هزینه‌ها و درک پیامدهای پساجنگ داشته باشد. نگرانی محوری اینجا آن است که بی‌برنامگی، شتاب‌زدگی یا شخصی‌سازی تصمیمات، می‌تواند آمریکا را وارد جنگی کند که پایان آن نامعلوم و هزینه‌های آن برای نظم منطقه‌ای و جایگاه جهانی آمریکا سنگین است. بنابراین، اگرچه ایران همچنان تهدید و منشأ بحران فرض می‌شود، اما تأکید اصلی بر ضرورت پرهیز از سوءمدیریت آمریکاست.

در سطح تصویر ایران، برآیند این مطالب به تثبیت چند مؤلفه اصلی منجر می‌شود: ایران به‌عنوان بازیگری بحران‌زا، جنگ‌افزا، هزینه‌ساز برای نظم منطقه‌ای، و در عین حال دارای ظرفیت فرسایش قدرت آمریکا و متحدانش تصویر می‌شود، اما برخلاف برخی اندیشکده‌ها که ایران را صرفاً بازیگری غیرعقلانی و شرّ مطلق می‌نمایند، در اینجا ایران بیشتر یک مسئله سخت راهبردی است که باید مهار، مدیریت و کنترل شود. این بازنمایی به‌ظاهر معتدل‌تر است، اما در عمل، همان اندازه می‌تواند بر سیاست‌گذاری اثر بگذارد؛ زیرا با زبانی فنی، حرفه‌ای و امنیتی، ایران را به‌مثابه موضوع دائمی بازدارندگی، آمادگی نظامی، هماهنگی ائتلافی و فناوری‌های نوین جنگی در دستور کار نگه می‌دارد.



International Crisis Group (۸)

مرور محتوای منتشرشده از سوی International Crisis Group دربارهٔ جنگ ایران و تحولات پیرامون آن نشان می‌دهد که این اندیشکده، ایران را در قالب یک بازیگر راهبردی مقتدر اما تحت فشار، آسیب‌دیده اما همچنان دارای اهرم، و بحران‌ساز اما در عین حال قابل گفت‌وگو بازنمایی می‌کند. برخلاف برخی روایت‌های صرفاً امنیتی یا ایدئولوژیک که ایران را به‌صورت یک «تهدید مطلق» یا «دشمن غیرعقلانی» تصویر می‌کنند، Crisis Group ایران را در چارچوبی تحلیلی، دیپلماتیک و مبتنی بر منطق چانه‌زنی می‌فهمد. با این حال، برآیند نهایی این چارچوب نیز همچنان ایران را عمدتاً از دریچهٔ جنگ، تنگهٔ هرمز، بازدارندگی، تهدید دریایی و موازنهٔ قوا می‌بیند؛ یعنی تصویری که در آن هویت تمدنی، فرهنگی و اجتماعی ایران در حاشیه قرار می‌گیرد و کشور، بیشتر به‌عنوان گرهی در بحران امنیتی منطقه‌ای ظاهر می‌شود.

نخستین محور برجسته در این بازنمایی، ایران به‌مثابه بازیگری است که از جنگ آسیب دیده، اما هنوز فرو نپاشیده است. در متن‌ها بارها تأکید می‌شود که تهران زیر فشار نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک قرار دارد، اما همچنان توان تصمیم‌سازی، هماهنگی نهادی و اعمال فشار را حفظ کرده است. حتی زمانی که از آسیب‌پذیری ایران سخن گفته می‌شود، این آسیب‌پذیری به فروپاشی ترجمه نمی‌شود، بلکه ایران به‌عنوان نظامی بازنمایی می‌شود که می‌تواند هزینه بپردازد، فشار را تحمل کند و در عین حال

ابزارهای بازدارنده خود را نگه دارد. در این چارچوب، ایران؛ نه دولتی در حال انهدام، بلکه دولتی مقاوم در شرایط فرسایش است؛ مقاومتی که از نگاه تحلیلگران غربی، به معنای استمرار تهدید نیز هست.

دومین مؤلفه مهم، تصویر ایران به عنوان کنشگری حسابگر و معامله گر است. Crisis Group به وضوح ایران را غیرعقلانی یا صرفاً ایدئولوژیک تصویر نمی کند، بلکه رفتار آن را بر پایه منطق هزینه - فایده توضیح می دهد. تهران در این متون، کشوری است که از موقعیت جغرافیایی، ظرفیت های نامتقارن و ابزارهای فشار خود برای افزایش قدرت چانه زنی استفاده می کند. ایران در نگاه این اندیشکده، بازیگری استراتژیک با منطق محاسبه گرانه است. با این حال، این عقلانیت، عقلانیتی تنش زا و بحران زا تلقی می شود؛ یعنی ایران عاقل است، اما عقلانیتش در خدمت فشار، امتیازگیری و تحمیل هزینه بر دیگران به کار می رود.

سومین محور، ایران به مثابه قدرت ژئوپلیتیکی کنترل گر یک گلوگاه جهانی است. در این مجموعه متون، تنگه هرمز یکی از محورهای اصلی بازنمایی ایران است. ایران کشوری تصویر می شود که به دلیل موقعیت جغرافیایی و توانمندی های نامتقارن خود می تواند جریان انرژی، تجارت، بیمه کشتیرانی و امنیت منطقه ای را تحت تأثیر قرار دهد. این بازنمایی، از یک سو ظرفیت راهبردی ایران را به رسمیت می شناسد، اما از سوی دیگر، آن را در قالب یک تهدید ساختاری علیه نظم اقتصاد جهانی قاب بندی می کند. بنابراین، ایران نه فقط مسئله ای برای منطقه، بلکه گرهی برای اقتصاد جهانی و امنیت انرژی معرفی می شود.



چهارمین مؤلفه، تفکیک نسبی میان نظام سیاسی ایران و جامعه ایران است. در این متون، هرچند به فشارهای اجتماعی، هزینه‌های جنگ و خستگی عمومی اشاره می‌شود، اما جامعه ایران بیشتر به‌عنوان عاملی در معادله ثبات، فشار داخلی و محاسبه سیاسی دیده می‌شود تا به‌عنوان یک سوژه مستقل فرهنگی و اجتماعی. مردم ایران در این متون نه حامل یک روایت ملی، بلکه عمدتاً متغیری در بحث دوام نظام، امکان توافق یا احتمال تشدید بحران هستند. به همین دلیل، Crisis Group برخلاف برخی متون حقوق‌بشری، ایران را به‌ندرت از منظر جامعه، فرهنگ سیاسی، سرمایه اجتماعی یا هویت ملی بازنمایی می‌کند.

پنجمین محور، بازنمایی ایران به‌مثابه بازیگری است که می‌خواهد شکست را به پیروزی سیاسی تبدیل کند. در این متون، جنگ فقط در سطح نظامی فهم نمی‌شود، بلکه ایران می‌کوشد از مقاومت در میدان، در میز مذاکره امتیاز بگیرد. به عبارت دیگر، حتی آتش‌بس هم در نگاه ایران پایان بحران نیست، بلکه مرحله‌ای برای بازتنظیم توازن و تحمیل شرایط جدید تلقی می‌شود. Crisis Group این منطق را به‌خوبی توضیح می‌دهد: تهران می‌خواهد نشان دهد که زیر فشار تسلیم نشده و هر توافقی باید به‌گونه‌ای باشد که نشانه شکست یا عقب‌نشینی تحقیرآمیز تلقی نشود.

ششمین مؤلفه مهم، ایران به‌مثابه محور یک شبکه منطقه‌ای فراملی است. در متن‌ها، از حوثی‌ها، حزب‌الله، نفوذ در لبنان، تهدید علیه کشتیرانی در باب‌المندب، و ظرفیت‌های ایران در خلیج فارس به‌طور پیوسته یاد می‌شود.

این بازنمایی، ایران را صرفاً یک دولت ملی نمی‌بیند، بلکه آن را مرکز یک معماری نیابتی و فرامرزی معرفی می‌کند. چنین تصویری، هرچند پیچیدگی نفوذ ایران را نشان می‌دهد، اما در عمل، برند ملی آن را در قالب شبکه تهدید تثبیت می‌کند. ایران در این چارچوب، بازیگری است که با ابزارهای نامتقارن و شبکه‌ای، امنیت چندین منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بنابراین مسئله‌ای برای مهار، مدیریت و بازدارندگی است، نه برای شراکت یا اعتمادسازی.

هفتمین نکته، تصویر ایران به‌عنوان طرفی است که هم قابل مذاکره است و هم غیرقابل اعتماد. Crisis Group برخلاف برخی لحن‌های تند، درهای دیپلماسی را باز نگه می‌دارد و از استمرار گفت‌وگو، میانجی‌گری و ترتیبات موقت دفاع می‌کند. این امر نشان می‌دهد که ایران در این متون از دایره تعامل خارج نشده است. با این حال، همین امکان مذاکره، همواره زیر سایه بی‌اعتمادی، سابقه درگیری، خطر تشدید و اهرم‌های فشاری مانند تنگه هرمز قرار دارد. به بیان دیگر، ایران «قابل مذاکره» است، اما «قابل اتکا» تصویر نمی‌شود. این تفاوت برای برند ملی ایران مهم است: در ادراک Crisis Group، ایران یک طرف ضروری برای توافق است، نه لزوماً یک شریک پایدار برای نظم‌سازی.

از منظر برند ملی ایران، پیامد این بازنمایی‌ها روشن است. در این متون، ایران بیش از هر چیز از خلال جنگ، لوله‌های انرژی، تنگه هرمز، بازی نیابتی، محاسبه امنیتی و تهدید متقابل دیده می‌شود. عناصر مثبت هویتی ایران مانند تمدن،



فرهنگ، جامعه، عقلانیت دیپلماتیک، ثبات تاریخی و ظرفیت گفت‌وگویی یا غایب‌اند یا در حاشیه قرار دارند. حتی وقتی از عقلانیت یا توانمندی ایران سخن می‌رود، این ویژگی‌ها نه به‌عنوان سرمایه ملی، بلکه به‌عنوان ظرفیت مدیریت بحران و اعمال فشار فهم می‌شوند. بنابراین، تصویر ایران در Crisis Group گرچه نسبت به برخی اندیشکده‌های ایدئولوژیک‌تر حرفه‌ای‌تر و متعادل‌تر است، اما همچنان به بازتولید یک ادراک امنیتی-بحرانی از ایران می‌انجامد.

۹) Quincy Institute

مرور محتوای منتشرشده از سوی اندیشکده کوئینسی درباره ایران و تحولات مرتبط با جنگ، دیپلماسی هسته‌ای و تنش‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد که این اندیشکده، ایران را نه در قالب یک «تهدید مطلق» یا «دشمن غیرعقلانی»، بلکه بیشتر به‌مثابه یک بازیگر راهبردی ریشه‌دار، مقاوم، دارای منطق بازدارندگی و در عین حال قابل گفت‌وگو بازنمایی می‌کند. در مقایسه با اندیشکده‌های تندرو و مداخله‌گرا، کوئینسی بر این نکته تأکید بیشتری دارد که رفتار ایران را باید در بستر رقابت‌های امنیتی منطقه، فشارهای آمریکا، محاسبات بقا و چرخه‌های تشدید متقابل فهم کرد. با این حال، برآیند نهایی این چارچوب نیز همچنان ایران را عمدتاً از دریچه بحران، منازعه، بازدارندگی، شبکه‌های منطقه‌ای، پرونده هسته‌ای و هزینه‌های جنگ می‌بیند؛ یعنی تصویری که در آن ایران کمتر به‌عنوان یک واحد تمدنی، فرهنگی و اجتماعی مستقل، و بیشتر به‌عنوان یک مسئله ژئوپلیتیکی و امنیتی در نظم منطقه‌ای ظاهر می‌شود.

نخستین محور برجسته در این بازنمایی، ایران به مثابه بازیگری است که در برابر فشار آمریکا منفعل نیست و می‌تواند قواعد تقابل را تغییر دهد. در مقاله «Is Trump Accidentally Triggering Reconciliation in the Middle East»، ایران کشوری تصویر می‌شود که در برابر راهبرد فشار حداکثری، صرفاً پذیرنده هزینه نیست، بلکه قادر است با اقدامات متقابل، محاسبات آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن را تغییر دهد. در این متن، تهران پس از تشدید فشارهای نفتی آمریکا، بازیگری معرفی می‌شود که برای برهم‌زدن عدم توازن هزینه‌ها، به ضدتصعید و ارسال پیام بازدارنده روی می‌آورد. حتی در آنجا که از حملات مشکوک به نفتکش‌ها یا سرنگونی پهپاد آمریکایی سخن گفته می‌شود، تأکید اصلی بر این است که ایران توانست به طرف مقابل بفهماند که جنگ با آن، پرهزینه و کنترل‌ناپذیر خواهد بود. در نتیجه، ایران نه بازیگری درمانده، بلکه کنشگری است که می‌تواند از موضع فشار نیز ابتکار عمل راهبردی نشان دهد.

دومین مؤلفه مهم، بازنمایی ایران به عنوان بازیگری عقلانی و محاسبه‌گر در چارچوب بازدارندگی است. در مطالب کوئینسی (به‌ویژه در تحلیل‌های مرتبط با بحران ۲۰۱۹ و پس از ترور سردار سلیمانی)، ایران به ندرت به عنوان بازیگری هیجانی، فاقد محاسبه یا صرفاً ایدئولوژیک تصویر می‌شود. برعکس، این متون نشان می‌دهند که تهران بر اساس منطق هزینه - فایده، شناخت از محدودیت‌های طرف مقابل و بهره‌برداری از نقاط ضعف راهبردی آمریکا عمل می‌کند. در مقاله «The U.S. Can Only Lose in War With Iran»



Iran» نیز ایران به‌عنوان کشوری معرفی می‌شود که سال‌ها برای چنین تقابلی آماده شده، منطق جنگ نامتقارن را به‌خوبی فهمیده و از ظرفیت‌های متنوع خود برای تحمیل هزینه به آمریکا و متحدانش برخوردار است. در این بازنمایی، ایران عاقل است، اما این عقلانیت در خدمت بازدارندگی سخت، مقاومت منطقه‌ای و تحمیل هزینه قرار می‌گیرد.

سومین محور، ایران به‌مثابه قدرتی است که جنگ با آن برای آمریکا راه‌حل نیست، بلکه شکست‌زا و فرسایشی است. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های روایت کوئینسی، مخالفت ساختاری با جنگ آمریکا علیه ایران است. برخلاف اندیشکده‌هایی که گزینه نظامی را ابزار مشروع مهار ایران می‌دانند، کوئینسی مکرراً بر این نکته تأکید می‌کند که درگیری مستقیم با ایران، نه‌تنها به تغییر رفتار سریع یا فروپاشی نظام سیاسی آن منجر نمی‌شود، بلکه آمریکا را درگیر جنگی پرهزینه، بی‌نتیجه و بی‌ثبات‌کننده می‌کند. مقاله مربوط به ترور سلیمانی با صراحت استدلال می‌کند که حتی جنگ محدود علیه ایران نیز به سرنوشتی نظام منجر نخواهد شد و تنها به افزایش تلفات، جهش قیمت نفت، تشدید بی‌ثباتی منطقه و گسترش حملات نیابتی خواهد انجامید. در این چارچوب، ایران کشوری تصویر می‌شود که نه‌فقط قدرت بقا دارد، بلکه می‌تواند هر اقدام نظامی علیه خود را به معضل راهبردی برای واشنگتن تبدیل کند.

چهارمین مؤلفه، بازنمایی ایران به‌عنوان محور یک شبکه منطقه‌ای نفوذ و فشار نامتقارن است. در مطالب منتشرشده از سوی این اندیشکده (به‌ویژه در تحلیل مربوط به پیامدهای ترور سلیمانی)، ایران صرفاً یک دولت سرزمینی

دیده نمی‌شود، بلکه مرکز یک شبکه منطقه‌ای از بازیگران همسو و نیروهای غیردولتی معرفی می‌شود که می‌توانند در سطوح مختلف علیه منافع آمریکا و متحدانش عمل کنند. اشاره به حزب‌الله، حماس، گروه‌های عراقی و توان ایران در فعال‌سازی عرصه‌های مختلف فشار، نشان می‌دهد که کوئینسی ایران را دارای عمق راهبردی فراتر از مرزهای ملی می‌بیند. تفاوت مهم در اینجاست که این شبکه، در متون کوئینسی بیشتر به‌مثابه واقعیت راهبردی بازدارنده فهم می‌شود تا صرفاً سندی برای اهریمنی‌سازی. با این حال، نتیجه نهایی برای تصویر ایران همچنان امنیتی است: ایران بازیگری است که نفوذ منطقه‌ای‌اش با ظرفیت اختلال، فشار و انتقام گره خورده است.

پنجمین محور، ایران به‌مثابه طرفی است که حذف آن از ترتیبات منطقه‌ای ممکن نیست و ناگزیر باید با آن وارد گفت‌وگو شد. یکی از مضامین پررنگ در محتوای کوئینسی، ضرورت دیپلماسی با ایران است؛ نه از موضع اعتماد کامل، بلکه از سر واقع‌بینی راهبردی. متن «Whither Trump's Iran Deal?» به‌روشنی نشان می‌دهد که در نگاه کوئینسی، دیپلماسی هسته‌ای با ایران همچنان ممکن و حتی ضروری است، هرچند پیچیدگی‌های فنی، ابهام در خطوط قرمز آمریکا و محدودیت زمانی، آن را دشوار کرده است. همچنین در این متن تأکید می‌شود که برخلاف سال ۲۰۱۵، برخی بازیگران عربی منطقه، اکنون نه مخالف، بلکه پشتیبان حصول توافق‌اند؛ نکته‌ای که ایران را از حالت بازیگر منزوی مطلق خارج می‌کند و جایگاه آن را در یک موازنه جدید منطقه‌ای



نشان می‌دهد. در این چارچوب، ایران نه شریک مطلوب، بلکه طرفی ضروری برای هرگونه توافق و ثبات‌سازی منطقه‌ای تصویر می‌شود.

ششمین مؤلفه، بازنمایی ایران به‌عنوان نظامی سیاسی که در درون خود نیز ظرفیت تعدیل و تغییر تاکتیکی دارد. در متن «Will Iran's New President Forge a New Foreign Policy؟»، انتخابات ریاست‌جمهوری ایران و پیروزی مسعود پزشکیان نه به‌عنوان یک تحول نمایشی، بلکه به‌مثابه رویدادی با پیامدهای بالقوه برای جهت‌گیری سیاست خارجی ایران مورد توجه قرار می‌گیرد. صرف طرح این پرسش که آیا دولت جدید می‌تواند دیپلماسی هسته‌ای را احیا کند، آیا به‌سمت تعامل بیشتر با غرب خواهد رفت، و چگونه میان گرایش به شرق و گفت‌وگو با اروپا و آمریکا توازن برقرار خواهد کرد، نشان می‌دهد که در نگاه کوئینسی، ساختار سیاست خارجی ایران کاملاً بسته و فاقد انعطاف دیده نمی‌شود. این بازنمایی، ایران را نظامی با امکان بازتنظیم محدود در تاکتیک‌ها و اولویت‌های خارجی نشان می‌دهد، هرچند این انعطاف همچنان در چارچوب پرونده‌های امنیتی، هسته‌ای و منطقه‌ای فهم می‌شود.

هفتمین محور، تصویر ایران در نسبت با افول اتکای منطقه به مداخله‌گری آمریکاست. در مقاله سال ۲۰۱۹، یکی از مضامین کلیدی این است که واکنش ایران و عقب‌نشینی آمریکا از حمله، برخی دولت‌های عربی خلیج فارس را به این جمع‌بندی رساند که نمی‌توانند برای تقابل با تهران، به مداخله مستقیم آمریکا تکیه کنند. در نتیجه، کوئینسی ایران را بازیگری بازنمایی می‌کند که

توانسته از رهگذر بازدارندگی و نمایش ظرفیت واکنش، رقبای منطقه‌ای را به سمت واقع‌گرایی و حتی تنش‌زدایی سوق دهد. این نکته برای تصویر ایران مهم است؛ زیرا در اینجا تهران صرفاً بازیگر اخلاص‌گر نیست، بلکه عاملی در شکل‌دادن به بازآرایی محاسبات امنیتی منطقه نیز معرفی می‌شود. با این حال، این نقش‌آفرینی نیز نه در قالب مشروعیت‌سازی مثبت، بلکه در چارچوب قدرت تحمیل هزینه و اجبار راهبردی دیده می‌شود.

هشتمین مؤلفه، محدودبودن جایگاه جامعه، فرهنگ و هویت اجتماعی ایران در این بازنمایی است. اگرچه کوئینسی نسبت به بسیاری از اندیشکده‌های سخت‌گیر، درک پیچیده‌تر و کم‌تنش‌تری از ایران ارائه می‌کند، اما در متون مورد بررسی، ایران همچنان بیشتر از منظر حکومت، سیاست خارجی، بازدارندگی، مذاکرات هسته‌ای، معادلات خلیج فارس و توازن منطقه‌ای دیده می‌شود. حتی در بحث انتخابات نیز تمرکز اصلی بر پیامدهای ژئوپلیتیکی و دیپلماتیک آن است، نه بر جامعه ایران به عنوان یک سوژه تاریخی، فرهنگی و اجتماعی مستقل. به همین دلیل، در این چارچوب نیز عناصر مثبت برند ملی ایران، از جمله تمدن، فرهنگ، حافظه تاریخی، ظرفیت‌های اجتماعی و عمق هویتی کشور، در حاشیه می‌مانند.

از منظر برند ملی ایران، بازنمایی کوئینسی واجد نوعی دوگانگی است. از یک سو، این اندیشکده در مقایسه با جریان‌های تندرو و فشارمحور، ایران را کمتر اهریمنی و بیشتر قابل فهم، دارای منطق راهبردی و همچنان قابل مذاکره نشان می‌دهد. این امر تا حدی از تصویرسازی‌های افراطی درباره ایران



فاصله می‌گیرد و آن را از قالب «دشمن غیرعقلانی» بیرون می‌آورد، اما از سوی دیگر، ایران در این متون همچنان عمدتاً در نسبت با جنگ، بازدارندگی، نیروهای نیابتی، بحران هسته‌ای، تنش با آمریکا و اسرائیل و بازآرایی امنیت منطقه‌ای بازنمایی می‌شود. بنابراین، حتی در روایت نسبتاً همدلانه‌تر و واقع‌گرایانه‌تر کوئینسی، ایران همچنان بیش از آنکه به‌عنوان یک قدرت تاریخی - تمدنی یا بازیگر دارای سرمایه نرم شناخته شود، در قالب یک مسئله امنیتی پیچیده، اما قابل مدیریت تصویر می‌گردد.

در مجموع می‌توان گفت اندیشکده کوئینسی، ایران را به‌عنوان یک بازیگر راهبردی مقاوم، محاسبه‌گر، دارای ظرفیت بالای بازدارندگی و در عین حال، قابل گفت‌وگو بازنمایی می‌کند؛ بازیگری که نه می‌توان آن را با جنگ حذف کرد و نه می‌توان بدون در نظر گرفتن آن، ترتیبات پایدار منطقه‌ای ایجاد نمود. این بازنمایی در مقایسه با اندیشکده‌های جنگ‌طلب و فشارمحور، تعدیل‌شده‌تر، دیپلماتیک‌تر و کمتر ایدئولوژیک است و بیش از هر چیز بر هزینه‌های جنگ، شکست راهبرد فشار حداکثری و ضرورت دیپلماسی با ایران تأکید دارد. با این حال، برآیند نهایی این چارچوب نیز همچنان ایران را در مرکز یک منظومه بحران، بازدارندگی، رقابت منطقه‌ای و پرونده‌های امنیتی قرار می‌دهد. از این رو، تصویر ایران در کوئینسی اگرچه از شدت اهریمنی‌سازی می‌کاهد، اما همچنان به بازتولید یک برند عمدتاً ژئوپلیتیکی، امنیتی و بحران‌محور از ایران در فضای نخبگانی آمریکا می‌انجامد.

جمع‌بندی نهایی

برآیند رصد و تحلیل محتوای اندیشه‌های آمریکایی نشان می‌دهد که جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، در این محیط فکری، صرفاً یک رخداد نظامی یا یک منازعهٔ مقطعی تلقی نشده، بلکه به مثابه نقطهٔ عطفی در بازتعریف تصویر ایران مورد استفاده قرار گرفته است. در اکثر این تولیدات، ایران در یک چارچوب غالباً امنیتی، بحران‌محور و تهدیدساز بازنمایی می‌شود؛ چارچوبی که در آن، مفاهیمی چون تهدید هسته‌ای، نیابتی‌ها، بی‌ثبات‌سازی منطقه، اختلال انرژی، عملیات سایبری، تروریسم و فشار بر نظم بین‌الملل محور اصلی تفسیرها هستند. با این حال، سطح پیچیدگی این بازنمایی‌ها یکسان نیست: برخی اندیشه‌ها مانند هریتیج و FDD به امنیتی‌سازی حداکثری و مشروعیت‌بخشی صریح به فشار سخت تمایل دارند؛ برخی مانند CSIS و RAND تصویری حرفه‌ای‌تر، فنی‌تر و تحلیلی‌تر ارائه می‌کنند؛ و برخی مانند شورای آتلانتیک و CNAS، ضمن پذیرش تهدید بودن ایران، بر پیامدهای انسانی، هزینه‌های جنگ و ضرورت مدیریت بحران نیز تأکید دارند. Crisis Group و Quincy Institute دیدگاه متعادل‌تری در خصوص ایران دارند و ایران را بازیگری راهبردی، محاسبه‌گر و قابل مذاکره می‌بینند که حذف آن از معادلات منطقه‌ای ممکن نیست. با این حال، این تصویر همچنان عمده‌تاً در چارچوب بحران، بازدارندگی و تنش‌های امنیتی شکل می‌گیرد و به بازتولید ادراکی ژئوپلیتیکی از ایران می‌انجامد.



با وجود این تفاوت‌ها، نقطه مشترک اکثر این تولیدات آن است که ایران کمتر به‌عنوان یک بازیگر دارای عمق تمدنی، ظرفیت‌های اجتماعی و قابلیت نقش‌آفرینی مسئولانه در نظم منطقه‌ای دیده می‌شود و بیشتر در قالب یک مسئله امنیتی دائمی بازنمایی می‌شود. این امر، مستقیماً بر برند ملی ایران اثر می‌گذارد؛ زیرا تصویر ایران در ذهن نخبگان آمریکایی از مؤلفه‌هایی چون تهدید، بی‌ثباتی، فشار، تقابل و ابهام تغذیه می‌شود. در مقابل، مؤلفه‌های مثبت‌تری مانند تاب‌آوری اجتماعی، سرمایه انسانی، عمق تاریخی و ظرفیت گفت‌وگو یا به حاشیه رانده می‌شوند یا در دل روایت‌های امنیتی جذب می‌شوند.

از این منظر، رصد و تحلیل اندیشکده‌های آمریکایی درباره ایران، صرفاً یک فعالیت خبری یا آرشیوی نیست، بلکه بخشی از فهم میدان تولید تصویر و ادراک درباره ایران در سطح بین‌المللی است. نتیجه این رصد نشان می‌دهد که چالش اصلی ایران در محیط فکری آمریکا، فقط مواجهه با نقدهای سیاسی نیست، بلکه مواجهه با یک سازوکار تثبیت‌شده بازنمایی است که ایران را عمدتاً از دریچه بحران و امنیت می‌بیند. بنابراین، هرگونه سیاست ارتباطی یا دیپلماسی عمومی درباره ایران، برای اثرگذاری، باید هم‌زمان با این سازوکار بازنمایی رقابت کند و مؤلفه‌های مثبت، عقلانی و تمدنی ایران را به‌صورت مستمر و هدفمند برجسته سازد.

منابع

<https://www.heritage.org/>
<https://www.atlanticcouncil.org/>
<https://www.rand.org/>
<https://www.csis.org/>
<https://www.fdd.org/>
<https://www.cnas.org/>
<https://www.crisisgroup.org/>
<https://www.hudson.org/>
<https://quincyinst.org/publications/>

این گزارش به بررسی عمیق و چندلایه از نحوه شکل‌گیری «تصور ایران» در اندیشه‌های سیاست‌گذار ایالات متحده، به‌ویژه در پیوند با جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران می‌پردازد. مسئله اصلی این تحلیل، چگونگی تثبیت این تصویر در محیط‌های کارشناسی و تأثیر آن بر تولید دانش سیاستی، اولویت‌بندی مسائل و تدوین توصیه‌ها برای تصمیم‌گیران است. یافته‌های کلیدی نشان می‌دهد که فضای فکری اندیشه‌های آمریکایی، ایران را عمدتاً در قالب «امنیتی و بحرانی» قرار می‌دهد و جنگ را یا ابزاری مشروع برای تغییر موازنه قدرت یا پدیده‌ای نیازمند مدیریت بحران تلقی می‌کند. این رویکرد، فرصت‌های ایران برای معرفی خود به‌عنوان بازیگری پیچیده با ظرفیت‌های تمدنی و اجتماعی و نقش‌آفرینی سازنده در نظم منطقه‌ای را محدود می‌سازد.

گزارش، اندیشه‌های آمریکایی را بر اساس رویکردشان نسبت به جنگ و فشار بر ایران در یک پیوستار طبقه‌بندی کرده است؛ از بنیاد هریتیج، مؤسسه هادسون و بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها (FDD) که ایران را تهدیدی پایدار و جنگ را ابزاری مؤثر معرفی می‌کنند، تا RAND و CSIS که با رویکرد واقع‌گرایانه، جنگ را در چارچوب مدیریت بحران و هزینه‌فایده تحلیل می‌کنند. در این میان، CNAS ایران را ریسک راهبردی و اندیشه‌کوئینسی آن را بازیگری قابل مذاکره اما عمدتاً در چارچوب امنیتی تصویر می‌کند. گروه بین‌المللی بحران (ICG) نیز بر میانجی‌گری مشروط و مدیریت تنش تأکید دارد.



سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
مرکز بررسی‌های راهبردی روابط فرهنگی

تهران، بزرگراه شهید سلیمانی، روبروی مصلی تهران، مجتمع امام خمینی (ره)، ساختمان ۱۴

تلفکس: ۸۸۱۵۳۱۰۰

www.cscr.icro.ir